

## شیفته کتاب

هادی عالم‌زاده\*



و کتابخانه خود را در شرایطی خاص - که داستان و حواشی آن بس دراز است - به من سپرده بود، دیدار و تماس‌های بیشتری با شادروان افشار داشتم، زیرا شادروان مینوی در نامه‌هایی که برایم می‌فرستاد<sup>۲</sup> گاه پیام‌ها و سفارش‌هایی برای دوستان خود داشت از جمله دکتر یحیی مهدوی و... و شادروان افشار.

آنچه من بنده در محافل دوستان و مجالس اهل علم و ادب پیوسته، هر گاه نام شادروان افشار به میان می‌آمد، می‌شنیدم و خود در مجلات و کتاب‌ها از او و در باب او می‌خواندم، ملازمت نام و پیوستگی زندگی او با کتاب و تألیف و چاپ و انتشار بود. به تعبیر روشن‌تر او با کتاب و نگارش و نشر کتاب و مجله می‌زیست و بی‌گمان در زمره آن گروه از شیفتگان کتاب بود که داستان شیفتگی آنان به کتاب و مطالعه و نگارش در منابع فرهنگ و تمدن اسلامی فراوان آمده؛ داستان‌هایی که بعضاً پذیرفتن آن‌ها دشوار می‌نماید و بعضاً آدمی را شگفت‌زده می‌سازد؛ مانند آنچه در آثار جاحظ آمده.

خاطره‌ای که از شادروان افشار چون تصویری زنده پیش روی دارم، صحت داستان‌های افسانه‌مانندی را که جاحظ در کتاب *الحيوان* آورده، قوت می‌بخشد. بخش عمده‌ای از این داستان‌ها را کاتبی با خط ثلث بسیار خوش در سی و اند برگ با عنوان «مدح الکتب و الحث علی جمعها» گرد آورده است<sup>۳</sup> که به‌آسانی می‌توان نمونه‌های دیگری، افزون بر خاطره من از او، در زندگی شادروان افشار یافت و به داستان‌های جاحظ افزود. روزی چاشتگاهان از در واقع در خیابان آناطول فرانس («قدس») فعلی) وارد دانشگاه تهران شدم. ایرج افشار را دیدم که با شش هفت کتاب در زیر بغل چپ و پنج شش کتاب بر شانه راست، خیابان میان دانشکده علوم و دانشکده ادبیات را به سوی کتابخانه مرکزی دانشگاه - که در آن روزها ساختمان آن تازه به پایان رسیده بود طی می‌کرد. شگفت‌زده شدم. او در آن

توفیقی بزرگ بود که در سال‌های تحصیلی ۱۳۳۳-۱۳۳۵ شمسی، یعنی در شانزده هفده سالگی، در دانش‌سرای مقدماتی تهران دبیرانی داشتم چون دکتر مصطفی مقربی (دبیر ادبیات فارسی) دکتر منوچهر ستوده (دبیر زبان انگلیسی)، استاد خلیق (دبیر فقه و عربی) ابوالقاسم قربانی (دبیر ریاضیات) و... که آن روزها درک و فهم لازم برای شناخت جایگاه علمی آنان را نداشتم و چنان که بایست از محضر آنان بهره‌بردم و توشه نیندوختم. شخصیت‌هایی که بعدها دریافتم جملگی از چهره‌های درخشان علمی و ادبی کشورند و صاحب تألیفات. دو تن از این استادان (شادروان مصطفی مقربی و دکتر منوچهر ستوده - حفظه الله تعالی) از یاران و همگامان شادروان ایرج افشار بودند.

توفیق راه یافتن به دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران و دستیابی به افتخار شاگردی مجدد دکتر ستوده و نیز شادروانان محمدتقی دانش‌پژوه، مجتبی مینوی و دکتر امیرحسن یزدگردی، و مناسبت‌های مختلفی که پیش می‌آمد، راه آشنایی بیشتر و ارتباط با شادروان افشار را که سردبیری مجله *راهنمای کتاب* را بر عهده داشت بر من گشود و خیلی زود از همان دوره دانشجویی از مشترکان خوش حساب این مجله شدم و تا زمانی که دوره جدید مجله *بینه* جای آن را گرفت و تا آخرین شماره که انتشارش پس از انقلاب متوقف گردید، با این مجله و نوشته‌های سردبیرش انس داشتم.

اگر حافظه‌ام به خطا نرفته باشد شاید نخستین دیدار مستقیم و شخصی‌ام با شادروان افشار در مأموریتی بود برای رساندن مقاله‌ای از شادروان یزدگردی به دفتر مجله *بینه*؛ مقاله «تار عرفانی ذوالفنون» (نوشته‌ای شگفت‌انگیز - در نظر من در آن روزگار و خواندنی).<sup>۱</sup>

بعدها مکرر، خاصه در سال‌هایی که استاد مجتبی مینوی برای تدریس سه‌ساله به دانشگاه پرینستون رفته بود و خانه

\* استاد بازنشسته دانشگاه تهران

۱. یزدگردی، امیرحسن، «ساز عرفانی ذوالفنون» مجله *بینه*، سال ۱۲، فروردین، اردیبهشت و خرداد ۱۳۵۶، شماره ۳-۱، صص ۳-۵.

۲. این نامه‌ها به سبب احتوا بر اطلاعات مربوط به دهه چهل ایران و مطالبی مربوط به احوال استاد مینوی در آن سال‌ها در خارج از ایران (آمریکا) در خور توجه و انتشار است.

۳. جاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر، «مدح الکتب و الحث علی جمعها»، ترجمه هادی عالم‌زاده، نامه بهارستان، سال پنجم، شماره اول و دوم، بهار-زمستان ۱۳۸۳، دفتر ۹-۱۰، صص ۱۱-۲۰.





پنداشت که غالباً آمیزه‌ای از تکلف و تقید به آداب‌دانی و احیاناً خودنمایی و مریدجویی با خود دارد یا به گفته زنده‌یاد استاد سید جلال‌الدین آشتیانی، فروتنی برخاسته از نخوت. رفتار او از مقوله‌ای دیگر بود؛ از مقوله رفتار آدم‌هایی که دیگران را مانند خود آدم می‌بینند. به تعبیر دیگر او از کمیاب آدم‌هایی بود که کرامت انسانی را باور دارند. و آدم‌ها همه، قطع نظر از دین و آیین و نژاد و قومیت و موقع سیاسی و جایگاه اجتماعیشان، از نگاه آنان آدم‌اند و محترم. این نوع رفتار، چنان در او متمکن و مستقر، یا بالذات در او سرشته بود که چونان ملکه و رفتاری عادی (مانند نشستن و برخاستن و راه رفتن) بی هیچ نشانی از تکلف و تصنع، در دیدار با هر کس آشکار می‌گشت. اگر مواردی استثنايي و خلاف این شیمه از او دیده شده باشد، به گمان من بنده، بی گمان دلایلی موجه و ناظر بر اهدافی انسانی و اخلاقی داشته و همین ملاحظات او را ناگزیر از رفتاری جز آنچه باور داشت، می‌ساخته است.

روزگار چهره‌ای شناخته شده بود؛ نویسنده و محقق نامدار و سردبیر پیشین و همان وقت چند مجله معتبر، نماینده ایران در کنگره‌های خاورشناسی و جز این‌ها و اگر به خطا نرفته باشم رئیس کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران در آن زمان. این منظره در ذهن من چنان زنده و تأثیر آن چندان ماندگار است که اگر دستی در نگارگری داشتم هم‌اکنون می‌توانستم آن را بر بوم نقاشی نقش کنم. کاش عکسی از او در این حال در دست بود. این عکس در کنار صدها عکس بر جای مانده از او، بی گمان جایی و ارزشی دیگر می‌داشت.

مشاهده این صحنه در آن حال مرا به یاد نخستین دیدارهایم با او انداخت و فروتنی او. فروتنی بی تکلف او را می‌شد به آسانی حس کرد. در هر دیدار با او چنین حسی زنده می‌شد. در یکی دو دیدار اول با او فکر می‌کردم احتمالاً این رفتار به خاطر روابط نزدیک من با دکتر یزدگردی یا استاد مینوی یا به علل و اسباب دیگر است اما خیلی زود، در پی دیدارهای دیگر در مجالس و محافل متعدد، دریافتم که او با همه چنین است و نیز دانستم که این نوع رفتار را نباید از سنخ فروتنی متعارف



## افشار، بزرگ‌مرد زبان و ادبیات فارسی

سید حسن عباس\*



و چاپی مشغول بودند، آنان را «سفیر فارسی» در کشورهای خود تلقی می‌کردند و حتی المقدور کمک می‌نمودند؛ به‌ویژه استادان زبان و ادبیات فارسی شبه قاره را همواره مشمول عنایات خود قرار می‌داند و الان همه فرهیختگان فارسی این سرزمین در سوگ نشسته‌اند و من از یک سرپرست واقعی و همدرد دلسوز و فعال و مشوق و مشفق مخلص محروم مانده‌ام. با عرض تسلیت به خانواده محترم مرحوم ایرج افشار و همکاران دفتر موقوفات، افراد دانشگاهی و کتابخانه‌ها و اداره‌ها و مراکز علمی و پژوهشی ایران و خارج از ایران که با آن مرحوم ارتباط داشتند، از خداوند متعال برای ایشان مغفرت آرزو دارم. روحش شاد و یادش زنده باد.

خبر جانسوز در گذشت بزرگ‌مرد زبان و ادبیات فارسی و نسخه‌شناسی و کتاب‌شناسی جهان فارسی استاد ایرج افشار برای من لرزه‌آور بود. پیوستن استاد ایرج افشار به لقاءالله ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر برای جامعه فرهنگی و ادبی دنیای فارسی است. اما آیه کریمه «کل نفس ذائقة الموت» در این موقعه سنگین دستگیری می‌کند و می‌فهماند که مرگ برای هر ذی‌روح است. شخصاً استاد همواره بر من ناچیز شفقت می‌فرمودند و از زمان دانشجویی در دانشگاه تهران من مرتب پیش ایشان می‌رفتم و از فرموده‌های استاد استفاده‌ها می‌بردم. در کارهای پژوهشی در زمینه فرهنگ و ادبیات فارسی هرگونه تشویق می‌نمودند. کسانی که در خارج از ایران در کارهای نسخه‌شناسی و فهرست‌نویسی کتاب‌های خطی

\* استاد دانشگاه‌های بنارس - هند

